



**Studying Charisma Rotation Process in Ferdowsi's Shahnameh**  
**Charismatic Authority: Analyzing Kaveh the Blacksmith's Character in the Light of Marx Weber's**

**Naim Khalesi**

Bachelor student of Persian language and literature, Farhangian University, Kerman, Iran

---

---

**Article Info**

**Article type:**  
Research Full Paper

**Article history:**

Received:  
Accepted:

**Keywords:**

Ferdowsi  
Shahnameh  
Kaveh  
Charismatic authority

---

---

**ABSTRACT**

In ancient Iran's mythic frame of mind, power rotation in kings' hands was rationalized with concepts based on racial and blood bonds such as the Light of God. However, in Shahnameh, a character like Zahhak became a king without possessing the privilege of the Light of God. Also, in the same epic, some characters became popular at least for a limited period without the grace of the Light of God. As an important character in Ferdowsi's epic, Kaveh the Blacksmith is known as a charismatic person in Iranians' collective memory without enjoying the Light of God. Employing an analytic-descriptive approach and benefitting from the library and electronic resources, the current essay seeks to scrutinize Kaveh the Blacksmith's deeds in Shahnameh and match these deeds in other Iranian epic and historical works to detect the mythic and historical identity of Kaveh the Blacksmith. Specifically, it deals with the roles and functions of charisma and anti-charisma in Kaveh the Blacksmith and other characters related to him. By reading Kaveh's character based on Marx Weber's charismatic authority, the essay concluded that although Kaveh had a charismatic character, he did not have charismatic authority. Kaveh was not solely a fighter against Zahhak's government, he could oppose Fereidon and Jamshid because he rebelled against the authorities to establish justice, thus, Kaveh had an anti-charismatic character in a clash with any type of charismatic power.

---

**Cite this article** Khalesi, N. (2024). Studying Charisma Rotation Process in Ferdowsi's Shahnameh Charismatic Authority: Analyzing Kaveh the Blacksmith's Character in the Light of Marx Weber's. *Social Issues in Persian Literature*, 2 (3), 47-62.



©The author(s)

Publisher: Golestan University

Doi: 10.30488/sipl.2024.458759.1058

---



## تحلیل و بررسی شخصیت کاوه آهنگر بر مبنای نظریه اقتدار کاریزماتیک ماکس وبر (بررسی فرایند چرخش کاریزما در شاهنامه فردوسی)

نعیم خالصی

دانشجوی کارشناسی آموزش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، کرمان، ایران

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله کامل علمی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۳/۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۴/۱۲</p> <p><b>واژه‌های کلیدی:</b> فردوسی شاهنامه کاوه اقتدار کاریزماتیک</p>	<p>در اندیشه اساطیری ایران باستان چرخش قدرت در دست شاهان با مفاهیمی مبتنی بر پیوندهای نژادی و خونی چون فره ایزدی توجیه می‌شد. اما در شاهنامه شخصیت‌هایی چون ضحاک نیز وجود دارند که بدون برخورداری از این ویژگی به پادشاهی می‌رسیدند و یا دست کم برای مدت محدودی از محبوبیت برخوردار بودند. همچنین کاوه آهنگر که از شخصیت‌های مهم در شاهنامه فردوسی است و بدون برخوردار بودن از فره ایزدی در حافظه جمعی ایرانیان همواره به‌عنوان شخصیتی کاریزماتیک<sup>۱</sup> مطرح شده است. در همین راستا این جستار با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و الکترونیکی به تحلیل و بررسی موشکافانه کردارهای<sup>۲</sup> کاوه آهنگر در شاهنامه فردوسی و مطابقت با دیگر آثار تاریخی و حماسی ایران، کشف و شناسایی هویت اساطیری یا تاریخی کاوه آهنگر و بازگفت نقش‌ها و عملکردهای کاریزماتیک و آنتی کاریزماتیک<sup>۳</sup> او و دیگر شخصیت‌های مرتبط با او در شاهنامه پرداخته است و چنین نتیجه گرفته است که با ارائه خوانشی جدید از شاهنامه بر مبنای نظریه اقتدار<sup>۴</sup> کاریزماتیک ماکس وبر، اگرچه کاوه آهنگر از ویژگی‌های یک شخصیت کاریزماتیک و محبوب برخوردار بود اما او از مؤلفه‌های یک شخصیت دارای اقتدار کاریزماتیک برخوردار نبود؛ همچنین او تنها مبارزی با ساختار حکومت ضحاک نبود بلکه می‌توانست فردی در مقابل جمشید و فریدون نیز باشد چرا که هدف کاوه از قیام تنها دست‌یابی و برپایی داد بود. در نتیجه کاوه شخصیتی آنتی کاریزما بر علیه هرگونه قدرت کاریزماتیک بود.</p>

**استناد:** خالصی، نعیم. (۱۴۰۳). تحلیل و بررسی شخصیت کاوه آهنگر بر مبنای نظریه اقتدار کاریزماتیک ماکس وبر (بررسی فرایند چرخش کاریزما در شاهنامه فردوسی). نشریه: اجتماعیات در ادب فارسی، ۲ (۳)، ۶۲-۴۷.

Doi: 10.30488/sipl.2024.458759.1058

ناشر: دانشگاه گلستان  
© نویسندگان.



<sup>1</sup> Charismatic  
<sup>2</sup> Practice  
<sup>3</sup> Anti-charismatic  
<sup>4</sup> Authority

## مقدمه

ادبیات و اساطیر یک ملت برخاسته از اندیشه جمعی و فرهنگ یک جامعه است و نقش ویژه‌ای در بسط و تکامل مفاهیم اجتماعی در طول تاریخ دارد. در واقع ادبیات و اساطیر بخشی از ذهنیت تاریخی جوامع را تشکیل می‌دهند که برخاسته از قراردادهای اجتماعی است و نه تنها تأثیر تکوینی<sup>۱</sup> (تأثیر بر عالم واقع) بلکه تأثیر گذاری تشریحی (تأثیر بر قراردادهای اجتماعی)<sup>۲</sup> نیز دارند. چنانکه ادبیات را آیین تمام‌نمای جامعه، یک نیروی اجتماعی و یا بخشی از زندگی اجتماعی دانسته‌اند (کورس، ۱۳۸۳) و می‌توان از اینگونه آثار برداشت‌های جامعه‌شناسانه بسیاری داشت و خود می‌توانند منشأ نظریات جدید بسیاری باشند. از جمله تأثیرگذارترین این آثار متون ادبی حماسی است و به طور کلی می‌توان حماسه کلاسیک را بازتاب‌دهنده نظم اجتماعی تمدن<sup>۳</sup> کلاسیک دانست چنانکه شاهنامه فردوسی از جمله اصلی‌ترین منابعی است که زندگی اجتماعی مردم و حاکمیت<sup>۴</sup> ایران و دریافت‌های از این زندگی را در بستر تاریخی نشان می‌دهد؛ بدین معنا که شاهنامه فردوسی سرشار از نموده‌های اجتماعی است که با آخرین دریافت‌ها از پدیده اجتماعی<sup>۵</sup> هم‌خوانی دارد (زاهدانی و بذرافکن، ۱۳۹۴). آنچه بیش از هر چیز در آثار حماسی و خصوصاً در شاهنامه نظر هر خواننده هوشمندی را به خود جلب می‌کند، اقتدار و فرایند انتقال قدرت در بین پادشاهان تاریخی و یا اسطوره‌ای است که همواره در چهارچوب اقتدار کلاسیک یا همان اقتدار پدرسالارانه<sup>۶</sup> تعریف شده است اما در شاهنامه از مفهوم فره ایزدی برای مشروعیت بخشیدن به شاهان استفاده شده است که شباهت مفهومی بسیاری با نظریه اقتدار کاریزماتیک ماکس وبر دارد. علاوه بر شاهان کارکردها و پیامدهای رفتار برخی از شخصیت‌های دیگر نیز در فرایند انتقال قدرت تأثیرگذار بوده که از جمله این شخصیت‌ها در شاهنامه فردوسی کاوه آهنگر است در روایت ملی مرتبه بزرگی دارد و وی بر «دهاک» غاصب (دهاک در یشت‌ها) خروج کرد و پیش‌بند چرمی خود را روی نیزه‌ای قرار داد و این مبنای درفش شاهنشاهی ساسانی شد که درفش کاویان نام داشت. (کریستین‌سن، ۱۳۵۵: ۶۷) نکته‌ای که وجود دارد این است که فره ایزدی در شاهنامه تنها برای شاهان و افرادی به کار می‌رود که نسب خونی و نژادی با شخص پادشاه دارند اما همانطور که پیش از این نیز بیان شد شخصیت‌هایی در شاهنامه حضور دارند که مورد حب و بغض، علاقه و نفرت جامعه قرار می‌گرفتند و بر همان جامعه تأثیر می‌گذاشتند که هیچکدام از آنها با پادشاه رابطه نژادی نداشتند مانند ضحاک و کاوه آهنگر. به طور کلی برای مطالعه و درک این تأثیرگذاری می‌بایست شخصیت و روایت را در بافت تاریخی آن قرار داده و به عنوان یک کل به مطالعه آن پرداخت. در حال حاضر نسبت به واقعیت داشتن داستان کاوه و همچنین اینکه آیا او وجود خارجی داشته است یا خیر و به طور کلی این مسئله که کاوه متعلق به کدام عصر بوده است؛ عصر اساطیری و یا تاریخی ایران باستان و منشأ داستان درگیری او با ضحاک، شک و تردیدهای زیاد همچنین نظریات زیادی مطرح شده است. داستان کاوه در متون کهن به هیچ وجه دیده نمی‌شود و از افسانه‌های محدث دوره ساسانی و اشکانی است. از داستان کاوه در *اوستا* خبری نیست و حتی در آثار پهلوی نیز از او اثری نمی‌بینیم اما از این طریق نمی‌توان وجود داستان کاوه را در عهد ساسانی انکار کرد زیرا چنانکه خواهیم دید داستان کاوه و درفش او در همه تواریخ قدیم اسلامی که مطالب آن‌ها راجع به ایران از سیرالملوک‌ها اخذ شده، آمده است و از این روی می‌توان به تحقیق چنین گفت که داستان کاوه تقریباً به همان صورت که در *شاهنامه* و تواریخ اسلامی ملاحظه می‌کنیم در خدای‌نامه پهلوی آمده بود (صفا، ۱۳۳۳: ۵۷۰). کاوه یکی از پهلوانان داستانی است که داستان او علی‌الظاهر در دوره اشکانی و ساسانی ابداع شده و علت این ابداع وجود درفش معروف کاویان بوده است (همان: ۵۷۰). اما بدون شک داستان کاوه همچون دیگر داستان‌های اساطیری شباهت‌های تاریخی بسیاری با دوره‌های دیگر داشته

<sup>1</sup> Formative

<sup>2</sup> Social contract

<sup>3</sup> Civilization

<sup>4</sup> Sovereignty

<sup>5</sup> Social phenomenon

<sup>6</sup> patriarchal authority

است به عنوان مثال در اساطیر ایران، کاوه می‌تواند همان مقامی را داشته باشد که در یونان پرومته<sup>۱</sup> (رب‌النوع آتش و مظهر نبوغ انسانی در اساطیر یونان) داشت. اگر چه بین عصیان کاوه و پرومته، از حیث ظاهری شباهتی نیست، در عظمت هر دو به یک پایه‌اند. هر دو برای خیر بشریت، بر بزرگ‌ترین قدرت روزگار خود می‌شورند، با این تفاوت که شورش کاوه به ثمر می‌رسد ولی پرومته، بی‌آنکه شکست بخورد، از آن بهره نمی‌گیرد (یا حقی، ۱۳۸۶: ۶۶۰). همچنین نقش کاوه و گاگا<sup>۲</sup> (یکی از خدایان بابلی<sup>۳</sup>) را در دو داستان مشابه بابلی و ایرانی همانند یافته‌اند (همان: ۶۶۰). حتی در دورهٔ مادها نیز اتفاقی شبیه به داستان کاوه و ضحاک افتاده است؛ چنانکه دورانت<sup>۴</sup> می‌گوید: ایشتوویگو<sup>۵</sup>، که روزی نسبت به هارپاگ<sup>۶</sup> خشمناک شده بود، دستور داد از تن بی سر و دست فرزند او خوراکی فراهم آورند و پدر را مجبور کردند که گوشت تن فرزندش را بخورد. هارپاگ فرمان را اجرا کرد و گفت هر چه شاه امر فرماید مایهٔ شادی او می‌شود؛ ولی کینه را در دل خود نگه داشت و بعدها به کمک کوروش<sup>۷</sup> برخاست تا ایشتوویگو را خلع کند (دورانت، ۱۳۷۸: ۲۸۸).

### بیان مسئله

کاوهٔ آهنگر از شخصیت‌های اسطوره‌ای در *شاهنامهٔ* فردوسی و از شخصیت‌های تأثیرگذار در حیطه‌های مختلف علوم انسانی از قبیل جامعه‌شناسی و خصوصاً جامعه‌شناسی ادبیات<sup>۸</sup> است که تاکنون پژوهش‌ها و مطالعات فراوانی در مورد او به انجام رسیده و نظریه‌های مختلفی دربارهٔ او داده شده و همواره مورد بحث، اختلاف نظر و پرسش‌های بنیادین بسیاری بوده است. او که از هیچگونه قدرت مافوق و جادویی برخوردار نبود و تنها دادخواهی ساده بود، توانست در برابر ظلم و ساختار اهریمنی و جادویی ضحاک به پا خیزد. به راستی چگونه کاوه، یک آهنگر ساده که از هیچگونه قدرتی و پشتیبانی و فری برخوردار نبود توانست در برابر نیروی قهریه<sup>۹</sup> ضحاک، راه عصیان را در پیش گیرد؟ علت اعتماد و توجه مردم به کاوه چه بود؟ چرا کاوه به طور ناگهانی از صحنهٔ روایت حذف می‌شود و فریدون به میدان می‌آید؟ همهٔ این سؤالات نگارندهٔ این پژوهش را برآن داشت تا در این جستار با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و الکترونیکی به تحلیل و بررسی موشکافانهٔ کردارهای کاوهٔ آهنگر در *شاهنامهٔ* فردوسی و مطابقت با دیگر آثار تاریخی و حماسی ایران و جهان و کشف و شناسایی هویت اساطیری یا تاریخی کاوهٔ آهنگر با هدف پاسخ به پرسش‌های ذیل بپردازد:

- ۱- مهم‌ترین و چشمگیرترین خصوصیت کاوهٔ آهنگر در *شاهنامه* و دیگر منابع مکتوب چیست؟
- ۲- موارد اشتراک، اختلاف و همچنین شباهت و تفاوت‌های کردارهای کاوهٔ آهنگر در *شاهنامه* و دیگر متون تاریخی و حماسی چیست؟
- ۳- با توجه به توصیفات ارائه شده در منابع آیا کاوهٔ آهنگر شخصیتی کاریزماتیک محسوب می‌شود؟

<sup>1</sup> Prometheus

<sup>2</sup> GaGa

<sup>3</sup> Babylon

<sup>4</sup> Will Durant

<sup>5</sup> Astyages

<sup>6</sup> Harpagus

<sup>7</sup> Cyrus

<sup>8</sup> Sociology of literature

<sup>9</sup> Force majeure

## پیشینه پژوهش

درباره اقتدار کارزماتیک پژوهش‌های بسیاری انجام شده است اما اولین بار ماکس وبر در کتاب سیاست به مثابه حرفه<sup>۱</sup> (۱۹۴۶) به سه دسته از زمینه‌های دولت مشروع که از مهم‌ترین آنها اقتدار کارزماتیک بود اشاره می‌کند. احمد نقیب‌زاده نیز ترجمه‌ای از این اثر تحت عنوان دانشمند و سیاستمدار (۱۳۶۸) انجام داده است. همچنین پژوهش‌های زیادی با رویکرد بررسی شخصیت و داستان کاوه آهنگر در شاهنامه فردوسی انجام شده است که از جمله آن پژوهش‌ها این موارد را می‌توان برشمرد:

مقاله «جنبش‌های اجتماعی<sup>۲</sup> در تاریخ اساطیر ایرانی مورد مطالعه: جنبش ایرانی کاوه در شاهنامه فردوسی» بر قابلیت تحلیل جنبش‌های اجتماعی با توجه به متون تاریخی- ادبی در بستر نظریه‌های جامعه‌شناختی امروزی تأکید کرده است. (زاهدانی و بذرافکن، ۱۳۹۴). مقاله «پژوهشی پیرامون چهره اولیاءاللهی و عرفانی کاوه آهنگر در روایات عامیانه و نقالی شاهنامه» درصدد بیان مضامین داستانی زندگی کاوه آهنگر با توجه به متون عامیانه و نقالی شاهنامه است. نگارنده بر این باور است که بسیاری از مضامین داستانی زندگی کاوه آهنگر در متون عامیانه و نقالی شاهنامه برگرفته از داستان‌های اولیاءالله، متصوفه و شاهان فرهمند ایرانی است (اتونی و اتونی، ۱۴۰۰). در مقاله «افسانه کاوه، نماد قیامی پیروز در تاریخ ملی ایران» نگارندگان، روایت کاوه را در تاریخ و افسانه بررسی کرده و نتیجه گرفتند که دنیای رازآمیز اسطوره در مکان و زمان جاری است و خاستگاهی جز باور مردم ندارد، انتقال افسانه امری فردی نبوده است؛ بلکه در رفتار جمعی ریشه دارد. (محمدپور و حسن‌زاده، ۱۳۹۳). نگارندگان مقاله «کاوه، آهنگری فرودست یا خدایی فرودآمده» نام وصفت به ظاهر پارادوکس‌مانند کاوه آهنگر را بیانگر اختیار نسبتاً مطلق ذهن آدمی دانسته‌اند و به کاوش در این زمینه که می‌توان کاوه را شخصیتی خدایی دانست که پس از پشت سر نهادن دگرگونی‌های مختلف، به آهنگری نزول کرده است؛ اما ویژگی‌ها و اعمالی همچنان بزرگانه و خداگونه دارد پرداخته‌اند (موسوی و خسروی، ۱۳۸۸).

## بحث

## مفهوم کاریزما

ماکسیمیلیان کارل امیل وبر<sup>۳</sup>، معروف به مارکس وبر<sup>۴</sup> اندیشمند، جامعه‌شناس<sup>۵</sup>، تاریخ‌دان<sup>۶</sup> و حقوق‌دان<sup>۷</sup> آلمانی برای اولین بار بعد از گسترش کاربرد مفهوم کاریزما در قرن بیستم، به تفسیر این مفهوم اقدام و میان سه نوع اقتدار کارزماتیک، سنتی<sup>۸</sup>، عقلانی- قانونی<sup>۹</sup> تمایز قائل شد (Weber, 1976: 124). کاریزما از واژه یونانی خاریسما (ἀρισμα) گرفته شده و در لغت به معنای جذابیت غیرعادی و ماورائی یک فرد با صفات و خصوصیات فرای واقعیت است که بر پدیده‌های خرد و کلان اجتماعی تأثیرگذار است. این واژه در لغت معادل فرهمندی است. به اعتقاد وبر کاریزما قدرت مشروع مبتنی بر الوهیت<sup>۱۰</sup> شخصی و فوق‌العاده یک فرد است. شاخص این قدرت اطمینان درونی رعایا به گفته‌های یک فرد و اخلاص کامل آن‌ها نسبت به شخص اوست، به نحوی که با خصوصیات اعجاب‌انگیز و قهرمانانه و سایر کمالات نمونه‌ای که چهره رئیس را بوجود می‌آورند به صورت یک فرد خارق‌العاده و منحصر به فرد در می‌آید (وبر،

<sup>1</sup> Politics as a Vocation

<sup>2</sup> Social movement

<sup>3</sup> Maximilian Karl Emil Weber

<sup>4</sup> Max Weber

<sup>5</sup> Sociologist

<sup>6</sup> Historian

<sup>7</sup> jurist

<sup>8</sup> Traditional authority

<sup>9</sup> Rational-legal authority

<sup>10</sup> Deity

۱۳۶۸: ۱۰۷). آنچه سبب پیدایش این مفهوم می‌شود مبتنی بر فرایندهای عقلانی جمعی نیست بلکه عواطف و احساسات درونی افراد سبب پدید آمدن این مفهوم است. بنابراین، مبنایش عاطفی<sup>۱</sup> است نه عقلانی<sup>۲</sup>، چرا که تمام نیروی یک چنین حاکمیتی بر اعتماد، آن هم اعتمادی بی چون و چرا متکی است (فروند، ۱۳۸۳: ۲۲۰). در واقع تمرکز و بر بر مسئله سلطه و بر نوع کارزماتیک آن «سلطه نرم و مشروع» می‌باشد. سلطه دربردارنده رابطه‌ای دوجانبه بین حکام و حکومت‌شوندگان است و کثرت موارد اطاعت از فرمان تنها یک جنبه از این واقعیت وجود دارد (فولادیان و جلائی پور، ۱۳۹۵). (در فهرست منابع نیست) اما این سلطه کارزمایی تنها در سطح پادشاه و حاکمیت باقی نمی‌ماند و می‌تواند در چهره‌های گوناگونی ظاهر شود: در چهره عوام‌فریب<sup>۳</sup>، دیکتاتور اجتماعی، قهرمان نظامی یا انقلابی (فروند، ۱۳۸۳: ۲۲۰-۲۱۹). همچنین تنها در مسئله سیاست باقی نمی‌ماند و در عرصه فرهنگ<sup>۴</sup>، هنر<sup>۵</sup>، اخلاق<sup>۶</sup> اخلاق<sup>۷</sup> و... وارد می‌شود. یک سلطه کارزمایی با فعالیت‌های عادی اقتصادی نیز در تقابل است چرا که یکی از ابزارهای ایجاد سلطه کارزمایی اقتصاد و بنگاه‌های اقتصادی<sup>۷</sup> است که موجب سرسپردگی بی‌چون و چرا از شخص دارای اقتدار کارزماتیک می‌شود؛ در نتیجه به نظر و بر یکی از خصلت‌های کارزما دشمنی با فعالیت عادی اقتصادی است (همان: ۲۱۹). معمولاً کارزما در شرایط بحرانی و پیچیده پدید می‌آید و با هرگونه ثبات بیگانه است چرا که ماهیت ساختار سلطه کارزماتیک «نهادینه»<sup>۸</sup> و پایدار نیست، بلکه برعکس، سنخ «ناب» آن با ساختارهای نهادین و پایدار پایدار در تعارض کامل قرار دارد (ویر، ۱۳۸۲: ۲۸۱). گفتن این نکته ضروری است که آنچه سبب نارسایی و فروپاشی کارزما می‌شود همین عدم پایداری و ثبات در شرایط است چرا که سلطه کارزماتیک دیر یا زود دچار بحران مشروعیت و جانیشینی می‌شود و در آخر جای خود را به یک سنخ سنتی و یا عقلانی می‌دهد.

### مفهوم کارزما در روایت کاوه آهنگر

**عملکردهای کارزماتیک ضحاک:** در گذشته به علت ضعیف بودن قدرت ادراک علی و معلولی، مردمان به امور انتزاعی و ماورائی روی می‌آوردند و به علت عدم آگاهی از کارکردها و حرکت جامعه، دچار ناتوانی در شناسایی و تغییر در شرایط اجتماعی می‌شدند؛ چنانکه مشروعیت شاهان را با فره ایزدی توجیه می‌کردند و به همین علت خود را در هرگونه تغییر در ساختار اجتماعی ناتوان می‌دیدند چرا که طبقه‌بندی اجتماعی در ایران باستان به چنان هژمونی<sup>۹</sup> و عینیت گفتمانی رسیده بود که طبقات پایین علی‌رغم محرومیت و عدم دسترسی به عوامل و زمینه‌های توسعه، عموماً تلاشی برای تغییر وضعیت خود انجام نمی‌داده و به تعبیری دارای آگاهی کاذب بوده‌اند (قاسمی و همکاران، ۱۳۹۶) چنانکه در شاهنامه مشروعیت و حتی فرهنگ‌مندی الزاماً دلیل داشتن صلاحیت نیست و یا صلاحیت پادشاه را برای همیشه تضمین نمی‌کند، بلکه او باید در طی فرمانروایی خود صلاحیت خود را نشان دهد و یا دست کم کاری از او سرزند که پادشاه ناصالح شناخته شود (خالقی مطلق، ۱۳۹۴: ۶۸). (اگر منظور شاهنامه است، ارجاع باید به فردوسی باشد) چنانکه جمشید که از فره ایزدی برخوردار بود اما در نهایت این فرّ از او گرفته شد.

چُن این گفته شد فرّ یزدان از اوی      بگشت و جهان شد پر از گفت و گوی

(فردوسی، ۱۳۹۴: ۲۴)

<sup>1</sup> Emotional

<sup>2</sup> Rational

<sup>3</sup> Demagog

<sup>4</sup> Culture

<sup>5</sup> Art

<sup>6</sup> Morality

<sup>7</sup> Firm

<sup>8</sup> entrenched

<sup>9</sup> Hegemony

اما شاهان دیگری نیز بوده‌اند که از فره ایزدی برخوردار نبودند و به پادشاهی می‌رسیدند و حکومتشان سالیان درازی دوام می‌آورد و دارای ویژگی‌های یک پادشاه با اقتدار کاریزماتیک بودند که از جمله این پادشاهان، ضحاک بود.

چو ضحاک بر تخت شد شهریار بر او سالیان انجمن شد هزار  
(همان: ۲۹)

می‌توان چنین پنداشت که این پادشاهان از صورت دیگری از فره برخوردار بودند که دربرگیرنده اهورا و اهریمن بود که می‌توان آن را در بطن تاریخ و برمبنای تفاسیر جامعه‌شناسانه امروزی، «کاریزما» در نظر گرفت. به عبارتی کاریزما بر خلاف فره ایزدی تنها مربوط به ایزد نیست بلکه عناصر اهریمنی نیز می‌توانند کاریزماتیک باشند. چنانکه طبق متن شاهنامه ابلیس در به قدرت رسیدن ضحاک به او کمک کرده بود و همچنین مردمان زیادی به او روی آورده بودند بدون اینکه او از فره برخوردار باشد.

چنان بُد که ابلیس روزی پگاه پیامد پسان یکی نیک‌خواه  
دل مهتر از راه نیک‌ی بیبرد جوان گوش گفتار او را سپرد  
(همان: ۲۴)

بدو گفت: «گر سوی من تافتی» ز گیتی همه کام دل یافتی  
اگر همچنین نیز فرمان کنی نیچی ز گفتار و پیمان کنی  
جهان سربسر پادشاهی تو راست دد و مردم و مرغ و ماهی تو راست  
(همان: ۲۶)

شِنیدند کانجا یکی مهترست پر از هول، شاه اژدهاپیکر است  
سواران ایران همه شاه‌جوی نهادند یکسر به ضحاک روی  
(همان: ۲۸)

گفتن این نکته در اینجا ضروری است که طبق متن شاهنامه زمانی که بالاترین سطح نارضایتی اجتماعی نسبت به ضحاک وجود داشت او همچنان قدرت کاریزماتیک خود را حفظ کرده بود و فرانک نشانه‌هایی از این کاریزمای قهری ضحاک را که از دلایل دوام اوست را برمی‌شمارد. نکته‌ای که وجود دارد این است که از نظر وبر قدرت سیاسی کاریزمایی در ایام ناآرامی و مصیبت‌ها یا (دوره بحران) شکل می‌گیرد. زمانی که قدرت سنتی خوب کار نمی‌کند، یک شخص ممکن است به عنوان نجات‌دهنده در چشم مردم و جماعت به ستوه آمده جلوه کند. در چنین اوضاعی است که «قدرت کاریزماتیک» شکل می‌گیرد. در واقع تناسبی میان جاذبه‌های کاریزمایی با سختی‌های زندگی جاری و روزمره مردم وجود دارد (جلائی‌پور، ۱۳۸۸).

جهاندار ضحاک با تاج و گاه میان بسته فرمان او را سپاه  
چو خواهد، ز هر کشوری سدهزار کمر بسته او را کند کارزار  
(فردوسی، ۱۳۹۴: ۳۶)

اما آنچه که در مورد این مسئله اهمیت دارد دلیل و زمینه‌های این کاریزما است که می‌توان آن را با نظریه قدرت کاریزماتیک ماکس وبر توجیه کرد چرا که طبق نظر او یکی از راه‌های تثبیت قدرت، حذف طبقات اجتماعی<sup>۱</sup> است به گونه‌ای که هیچ فردی از استقلال نسبت به پادشاه برخوردار نباشد و این فقدان طبقه منجر به سرسپردگی غیرعادی به

<sup>1</sup> Social class

شخص بالادست به دلیل دریافت مزد و شرافت اجتماعی و در مرحله بعد ترس از دست دادن این دو شود. چنانکه به طور خودبخود در دنیای واقعیت انگیزه‌های فوق‌العاده نیرومند منبعت از ترس یا امید سبب اطاعت رعایا می‌گردد، اعم از اینکه ترس ناشی از تصوّر انتقام نیروهای جادویی و صاحبان قدرت درکار باشد یا امید پاداش در این یا آن جهان (وبر، ۱۳۶۸: ۱۰۸). همان عملکردی که ضحاک در شاهنامه دارد. همانطور که می‌دانیم در شاهنامه، طبقه‌بندی اجتماعی به جمشید پیشدادی منسوب است. بر این اساس، جمشید مردم را به چهار گروه تقسیم کرد و جایگاه و اندازه هر گروه را مشخص نمود. این چهار گروه به ترتیب عبارتند از: کاتوزیان (روحانیان)، نیساریان (جنگجویان)، بسودی (کشاورزان) و اهتوخوشی (پیشه‌وران). (قاسمی و همکاران، ۱۳۹۶) اما ضحاک بر طبق دیدگاه معدودی از محققان از جمله حصوری طبقات اجتماعی را حذف کرد. چنانکه حصوری یادآوری می‌کند، در شاهنامه نیز اشاراتی وجود دارد مبنی بر اینکه ضحاک نظام طبقاتی را که برقراری آن به جمشید منسوب بوده، بر هم زده است (همان، ۱۳۹۶).

همه موبدان سر فگنده نگون چرا کس نیارست گفتن، نه چون

(فردوسی، ۱۳۹۴: ۲۴)

ز بیم سپهبد همه راستان بدان کار گشتند همداستان

(همان: ۳۷)

ز تخم گیان ما دو پوشیده پاک شده رام با او ز بیم هلاک

(همان: ۴۳)

لب موبدان خشک و رخساره تر زوان پر ز گفتار یک بادگر

که "گر بودنی باز گویم راست به جانست پیکار و جان بی‌بهاست

و گر نشنود بودنی‌ها درست ببايد همیدون ز جان دست شست!"

(همان: ۳۲)

در واقع از نظر وبر آن ویژگی‌هایی که افرادی را کاریزماتیک می‌کند، «تفاوت آن‌ها با عموم» است نه الوهیتشان (فولادیان به نقل از پارسونز، ۱۳۹۸). (اگر مطلب از پارسونز است و از منبع فولادیان نقل شده، باید بر عکس نوشته شود: پارسونز، به نقل از فولادیان، ۹۴؟) در نتیجه بر خلاف باور عامه ضحاک در بستر شاهنامه شخصیتی کاملاً کاریزماتیک بود.

شینیدند کانجا یکی مهترست پر از هول، شاه آژدهاپیکر است

سواران ایران همه شاه‌جوی نهادند یکسر به ضحاک روی

(فردوسی، ۱۳۹۴: ۲۸)

**افول کاریزمای ضحاک:** از راه‌های تثبیت قدرت سیاسی ولو کاریزماتیک از نظر ماکس وبر دستگاه‌های اداری است؛ یا انتقال و تفویض دستگاه اداری به اشخاص وابسته به حاکم که همان اشرافیت می‌باشد یعنی تقسیم قدرت توسط پادشاه یا حاکم و یا مالکیت و استقلال اقتصادی اشخاص از حاکم و یا بنگاهی سلطه‌گر (پادشاه یا حاکم) از یک شخصیت مهم اداری مانند والی که ادعای در دست داشتن قدرت مشروع را دارد به عنوان ابزار مادی اداره کردن استفاده می‌کند. این شخصیت‌های مهم اداری برای حفظ قدرت یا خود مالک ابزار، وسایل اداره کردن، ساختمان و ... بودند و یا به طور کلی مالکیتی نداشتند. در واقع انتقال قدرت از حاکم به واسطه شخصیت‌های اداری که مالک ابزار و وسایل اداری هستند صورت می‌گیرد. مشروعیت و مالکیت شخصیت اداری از سلطان و حاکم منبعت می‌شود. این شخصیت‌ها همان اشراف<sup>۱</sup> هستند که حاکم قدرت را با آن‌ها تقسیم کرده است و به نوعی طبقه‌بندی اجتماعی در جامعه صورت می‌گیرد که هر طبقه از میزان خاصی وابستگی و یا استقلال از حاکم پیدا می‌کنند (وبر، ۱۳۶۸: ۱۱۱). قسم دیگر شخصیت‌های اداری دسته‌ای هستند که مالکیت ندارد. سلطان از طریق موجب بگیران و یا خانواده، خودش

<sup>1</sup> Gentry



حکومت می‌کند که در این مورد موجب بگیران هیچگونه استقلالی از سلطان ندارند و به او وابسته مطلق هستند. چون به او نیاز مادی دارند و یا از پشتوانه‌ای که بتوانند با قدرت سلطان مقابله کنند برخوردار نیستند (همان: ۱۱۲). همانطور که پیش از این نیز بیان شد ضحاک راه دوم را برگزید و با تلاش برای حذف طبقات اجتماعی به دنبال حفظ کاریزمای خود در بستر جامعه بود اما این رویکرد با جامعه طبقاتی آن روزگار متناسب نبود و همین موجب افول کاریزمای او شد چرا که او از نوعی کاریزمای قهری برخوردار بود اما او به مشروعیت در جامعه سنتی ایران که فره ایزدی را ارج می‌نهاد توجهی نداشت. در نتیجه این عمل، رفته رفته از کاریزمای ضحاک کاسته شد. حتی او می‌خواست به نوعی مشروعیت<sup>۱</sup> خود را از گواهی مهان دریافت کند مثل سلطان محمود و یا پادشاهان سلجوقی که با گرفتن تاییدیه از خلفای عباسی مشروعیت پیدا می‌کردند و در نهایت ظلم و بیداد او منجر به سقوط او شد.

یکی محضر اکنون بیاید نوشت  
که جز تخم نیکی سپهبد نکشت  
نگوید سخن جز همه راستی  
خواهد به داداندرون کاستی  
(فردوسی، ۱۳۹۴: ۳۷)

**کاوه آهنگر، علیه اقتدار کاریزماتیک:** همزمان با افول کاریزمای ضحاک فردی که از استقلال نسبت به پادشاه برخوردار بود به نام کاوه آهنگر و از هیچگونه قدرت مافوق و جادویی برخوردار نبود بلکه تنها دادخواهی ساده بود، در برابر ظلم و ساختار کاریزماتیک ضحاک قیام کرد. به‌طور کلی در اساطیر پهلوان مأموریتی آرمانی را بر عهده دارد که باید آن را خواه به صورت فعال و خواه به صورت منفعل و در پاسخ به نیروهای مهرورز در مسیر خود و یا کین‌ورز مقابل خود به سرانجام رساند و به عنوان نماد و سمبلی از آن آرمان برای مخاطبان معرفی گردد. چنانکه کاوه سمبل ملت دادخواه بر ضحاک بیدادگر می‌شورد. (رحیمی، ۱۳۶۹: ۲۶۷) بی‌شک از مهم‌ترین و شکوهمندترین کردارهای کاوه آهنگر، دادخواهی، مبارزه و قیام برای برپایی داد است. اهمیت این موضوع به قدری است که در سراسر شاهنامه و اساطیر با شنیدن واژه داد و یا دادخواهی، کاوه آهنگر در ذهن ما تداعی می‌شود. در واقع دلیل اهمیت داشتن این موضوع همان فلسفه‌ای است که در بطن لایه‌های معنایی شاهنامه نهفته است؛ چنانکه زرین کوب می‌گوید: «شاهنامه، مثل این است که یک نوع پیام فلسفی هم دارد - از نوع فلسفه سیاسی<sup>۲</sup>. این فلسفه همان است که من آرمان طبقه نجبا خواندم و عبارت است از آنکه داد و صلح را غایت واقعی مفهوم حکومت می‌داند» (زرین کوب، ۱۳۸۱: ۱۱۸). گفتن این نکته ضروری است که کاوه روحیه نجبا را با اشتغالات طبقه صنعتگر توأم کرده است تا نشان دهد که در جهان بینی نجبا طبقات و مراتب حتی در سخت‌ترین انقلاب‌ها<sup>۳</sup> حفظ کردنی است (همان: ۱۱۸). همانطور که پیش از این هم بیان شد هدف کاوه از این قیام نه تنها کین‌کشی از ضحاک بیدادگر و رهایی مردمان از ظلم و جور او بلکه دستیابی و برپایی داد بود. واژه داد که بر طبق فرهنگ ولف کمابیش به اندازه نام ایران، یعنی بیش از هزار بار در شاهنامه آمده است، یکی از مهم‌ترین واژگان کلیدی کتاب است. این اصطلاح در بعضی جاها تنها به معنی «عدل، انصاف، حق» به کار رفته است، ولی معنای فراگیر و تفسیری آن در رابطه با شیوه فرمانروایی و کشورداری، چنین است: صلاحیت پادشاه مشروع که از صفات لازم ذاتی و اکتسابی (گوهر و هنر) که برشمرده شد، برخوردار باشد (خالقی مطلق، ۱۳۹۴: ۶۹) حال آنکه مأموریت کاوه که برپایی داد بود آغاز شد:

همی برخروشید و فریاد خواند  
جهان را سراسر سوی داد خواند  
(فردوسی، ۱۳۹۴: ۳۷)

او با صراحت و شجاعت در برابر ضحاک ایستاد:

<sup>1</sup> Legitimacy

<sup>2</sup> Political philosophy

<sup>3</sup> Revolution

تو شاهی؟! و گر ازدها پیکری؟!      ببا یسد زدن داســــتان، آوری!  
 اگر هفت کِشور به شاهی تو راست      چرا رنج و سختی همه بهر ماست؟!  
 که مارا ننت را مغزِ فرزندِ من      همی داد باید ز هر انجمن!"  
 (همان: ۳۷)

ثعالبی قیام، ایستادگی و صراحت کاوه آهنگر را اینگونه بیان کرده است:

گروهی از دادخواهان به خانه او رفتند که در میانشان مردی بود که به او کاوه اصفهانی می گفتند. چون به آنان بار داد و به او رسیدند، مرد اصفهانی به او گفت: ای شاه، با کدامین سلام به تو سلام گوئیم؟ سلامی که به پادشاهان همه اقلیم‌ها باید گفت یا سلامی که به شاه این یک اقلیم، که بابل، گفته می شود؟ ضحاک گفت: البته سلامی که به فرمانروای همه اقلیم‌ها می دهند که من پادشاه سراسر زمینم. اصفهانی گفت: اگر تو پادشاه همه اقلیم‌هایی، از چه روی ما باید بار بیدادگری و ستم تو را به تنهایی بر دوش کشیم و چرا این همه سختی‌ها را میان ما و دیگر اقلیم‌ها یکسان پخش نمی کنی؟ آنگاه بسیاری از فرمان‌های ستمگرانه او را برشمرد. سخنش در دل ضحاک کارگر افتاد و دستور داد که این فشارها را سبک تر کنند و راه مساوات در میان رعیت در پیش گیرند. اما زمانی دراز نگذشت که باز به خوی بد خویش بازگشت و به زیاده‌روی‌های خود در ستمگری ادامه داد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۳).

همانطور که پیش از این نیز بیان شد ضحاک به دنبال حفظ قدرت کارزماتیک خود با دریافت گواهی مهان بود. همواره موبدان در تاریخ و اساطیر ایران باستان سه رویکرد غالباً متضاد در برابر قدرت نشان می دادند. گاه کارکردی در جهت تحکیم قدرت داشتند، گاه موجب آشوب و تضعیف پایه‌های قدرت بودند و گاه به صورت نیرویی خنثی و موازی با حاکمیت عمل می کردند. چنانکه در دوره حکومت ضحاک به دلایلی که ماکس وبر برشمرده بود که همان دریافت مزد و شرافت اجتماعی و در مرحله بعد ترس از دست دادن این دو بود موجب تحکیم قدرت ضحاک بودند. تا اینکه کاوه به دنبال خون‌خواهی و کین‌کشی در برابر ضحاک ایستاد و درخواست او را مبتنی بر امضای محضر را رد کرد:

نباشم بدین محضر اندر گوا!!      نه هرگز براندیشم از پادشا!!  
 خروشید و برجست لرزان ز جای      بدترید و بسپرد محضر به پای  
 (فردوسی، ۱۳۹۴: ۳۷)

گردیزی در کتاب تاریخ خود نقل می کند:

پس مردی کاوه نام آهنگری کردی به نزدیک ضحاک آمد و گفت: دو پسر مرا گرفته‌اند تا از بهر ماران تو بکشند. ضحاک فرمود: که پسران او را رها کنی و چون کاوه از پیش ضحاک بیرون آمد، محضری پیش آوردند، که نوشته بودند بتزکیه ضحاک، و گفته بودند: که اندر پادشاهی خویش با خلق نیکو رفت و عدل کرد، و همه کدخدایان ایران خط‌های خویش نوشته بودند، و کاوه را گفتند: تو نیز خط خویش بنویس، که از کدخدایان ایران یکی تویی؟ مردم انبوه باوی برفتند و روی به کوه البرز نهادند و پیش آفریدون شدند و بروی به پادشاهی سلام کردند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۵).

آنچه بیش از هر چیز در این داستان جالب توجه است بر سر چوب کردن پیش‌بند چرمین آهنگری توسط کاوه بود که خود نشان دهنده تعلق و دلبستگی طبقاتی است که در این جنبش رخ می نمود. در واقع می توان درفش کاویانی را نمودی از پارادایم شیفت<sup>۱</sup> جامعه آن روزگار که در زیر فشارهای وارده از سوی ضحاک، مالیات‌های سنگین و همچنین سرخوردگی طبقاتی که پدید آمده بود در نظر گرفت. همچنین نقش اجتماعی طبقات عامه در پیدایش این حماسه‌ها هم جالب است. فی‌المثل اینکه خانواده کارن خود را به کاوه منسوب می کرده‌اند و اینکه در شاهنامه گودرز نژادش به این آهنگر می رسد، نقش محترفه را در ایجاد شخصیت‌ها نشان می دهد و پیداست که نقش جادویی آهنگر، نباید در

<sup>1</sup> Paradigm Shift

ایجاد این انتساب بی‌تأثیر بوده باشد (زرین کوب به نقل از نولدکه، ۱۳۸۱: ۵۹) (اگر مطلب از نولدکه است و از زرین کوب نقل شده، باید نوشت: نولدکه به نقل از زرینکوب). در واقع اینکه علامت و نماد حرکت این جنبش الزاماً پیش‌بند چرمین آهنگری بوده است خود گواهی بر این مدعا است چرا که او با داشتن پیشه آهنگری نماینده طبقه پیشه‌ور است (آموزگار، ۱۳۷۴: ۵۲).

بزمین اصفهان مردی بود کشاورزی کردی و بدیهی او را دو پسر بود بزرگ شده، این هر دو پسر این مرد را عامل ضحاک بگرفت و سوی ضحاک فرستاد، آن هر دو را بفرمود کشتن، و نام پدر این دو پسران کاوه بود، چون خبر یافت از کشتن پسران صبرش نماند، بشهر اندر آمد و بخروشید و فریاد خواست [و] آن پوست که آهنگران به پیش پای بسته دارند، بر سر چوبی کرد چون، علمی و فریاد کرد، و خلق خود از ضحاک ستوه شده بودند که خلقی بسیار بدین سبب بکشته بود (بلمعی، ۱۳۵۳: ۱۴۴). همچنین بنگرید به (مسعودی، بی‌تا: ۸۲؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۸۹؛ حسینی قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۳۵؛ مسکویه‌الرازی، ۱۳۶۹: ۵۸).

نام کاوه تداعی‌کننده روح مردمی است که در برابر قدرت جادویی و بیدادگر ضحاک یارای مبارزه و سرکشی را نداشتند البته کاوه در این کار تنها نیست، جمع، غاصب را از تخت بیداد می‌رانند و صاحب اختیار خود می‌شود (رحیمی، ۱۳۶۹: ۲۶۷). در واقع کاوه نیز یکی از همان مردم رنج کشیده بود که دیگر تاب از دست دادن جوانش را نداشت. در حقیقت او اولین مبارز و آوانگاردترین<sup>۱</sup> آن مردم بود و نمی‌توان میان مردم و کاوه تمایزی قائل شد حتی در مبارزه اولیه علیه ضحاک در متن شاهنامه مردم نقش بیشتری از کاوه داشتند. در براندازی ضحاک، مردم نقش درجه اول را دارند. کاوه نماد مردم است (مهاجرانی، ۱۳۶۹: ۸۲). در واقع کاوه آهنگر مردم را بر مخالفت ضحاک دعوت کرد و خلقی بی‌نهایت متابعت او کردند (خواندمیر، ۱۳۷۲: ۲۵).

همی‌رفت پیش‌اندرون مردِ گرد سپاهی بر او انجمن شد، نه خرد

(فردوسی، ۱۳۹۴: ۳۸)

و چون کاوه این فصل وافی اصل را فروخواند؛ بر مثال باد که عرصه خاک پیماید و سیلی که از فراز به نشیب آید، راه بسیج گرفت و خلقی بسیار و عدد بی‌شمار با او موافقت کردند و هرچند که پیش‌تر می‌رفت انبوهی بیشتر می‌شد تا که با سپاهی در سپاهی بدان ماثبات که: ضاقت علیهم الأرض بما رحبت (حسینی قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۳۷).

ز مور و ملخ بیشتر لشکری جهانی شده جمع در کشوری

(همان: ۱۳۷)

کاوه ویسید توی بازار آهنگری و فریاد زد: «آی مردم! می‌بینید که ضحاک ستمکار روز بروز فرزندان دل‌بند ما را از ما می‌گیرد و می‌کشد. بیائید با هم به جنگ ضحاک برویم. شاید خدای چاره‌ساز یاری کرد تا این ظالم را از بین ببریم». مردم هم که از ظلم و ستم ضحاک به تنگ آمده بودند و منتظر چنین روزی بودند، از کاوه پشتیبانی کردند و گردش جمع شدند (انجوی شیرازی، ۱۳۵۴: ۲۷).

بدون شک کاوه از فره ایزدی برخوردار نبود. همچنین گفتن این نکته ضروری است که برخلاف آنچه در حافظه تاریخی<sup>۲</sup> ایرانیان وجود دارد کاوه شخصیتی کاریزماتیک نیز نبود و مردم بیشتر هوادار فریدون بودند:

همه بام و در مردم شهر بود	کسی گش ز جنگاوری بهر بود
همه در هوای فریدون بُدند	که از درد ضحاک پُر خون بُدند
به شهراندرون هر که بُرنا بدند	چه پیران که در جنگ دانا بدند
سوی لشکر آفریدون شدند	ز نزدیک ضحاک بیرون شدند
خروشی برآمد از آتشکده	که "بر تخت اگر شاه باشد دده،

<sup>۱</sup> avant-garde

<sup>۲</sup> Historical Memory

همه پیر و بُرناش فرمان بریم  
نخواهیم بر گاه ضحاک را  
یکایک ز گفتار او نگذریم!  
مر آن آژدهاخیم ناپاک را!!  
(فردوسی، ۱۳۹۴: ۴۶)

سپاه انجمن شد به درگاه او  
بدابر اندرآمد سر گاه او  
(همان: ۴۰)

برخی با استناد به بعضی ویژگی‌های کاوه از جمله شجاعت و صراحت او در برابر ضحاک و جمع شدن مردم گرد او، وی را شخصیتی کاریزماتیک می‌دانند که بر طبق نظر وبر می‌توان این نظر را پذیرفت اما این ویژگی‌ها تنها شرط تبدیل شدن به قدرتی کاریزماتیک نیست بلکه این موضوع به شرایطی مثل پذیرش از سوی جامعه و... که پیش از این بیان شد بستگی دارد. نکته‌ای که وجود دارد این است که کاوه آهنگر در بافت تاریخی و برمبنای آنچه در شاهنامه آمده است تنها به صورت بالقوه توانایی و استعداد تبدیل شدن به یک قدرت کاریزماتیک را داشت؛ در اینجا بحث اصلی بر سر «سلطه» است و نه صرفاً شخصیتی دارای کاریزما؛ چرا که در شاهنامه پهلوان هر تفسیری که از آیین بندگی داشته باشد، نباید به هیچ بهانه‌ای آهنگ تاج و تخت کند، چون سرپیچی از فرمان پادشاه موضوع دیگری است و داشتن مشروعیت پادشاهی موضوعی دیگر (خالقی مطلق، ۱۳۹۴: ۷۵)؛ گفتن این نکته ضروری است که انتساب فره شاهی به عنوان حقی الهی به طبقه‌ای خاص و تثبیت و انسداد این معنا از طریق مفصل‌بندی و استراتژی‌های زبانی، عمده‌ترین مانع تحول و توسعه سیاسی در عرصه جامعه بوده است؛ زیرا حکومت صرفاً در میان اقلیتی مشخص دست به دست می‌گشت و هرگونه اقدام علیه آن، با برچسب بی‌فرو بودن، غیرمشروع و شورش جلوه داده می‌شد. (قاسمی و همکاران، ۱۳۹۶). کاوه گفت که اندیشه پادشاهی در سر نمی‌پروراند که وی از خاندان شاهی نیست، و فرمود تا یکی از فرزندان جم را به پادشاهی بردارند. (مسکویه‌الرزای، ۱۳۶۹: ۵۹)

گفتند: ما را تو بس که این جهان بدست تو براحت افتاده باشد، هم تو سزاوارتر باشی بدین کار، گفت: من این کار را نشایم زیرا من نه از خاندان ملک‌ام، و پادشاهی کسی را باید که از خاندان ملکان باشد، من مردی آهنگرم، نه از بهر آن برخواستم که مملکت گیرم، که مراد من بدان این بود که خلق را از بیدادی ضحاک برهانم و اگر من او را بگیرم و ملکی خویشتن را دعوی کنم [هر] کسی گوید این ملک [را] نشاید. و اگر پادشاهی نباشد، جهان تباه شود و بر من نماند کسی را طلب کنید از خاندان ملک تا او را بنشانیم، و ما پیش او بیستیم و فرمان او را کنیم. (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۴۶) و دیگر آنکه برخلاف باور عمومی کاوه نیرویی در مقابل ساختار حکومت فقط ضحاک نبود بلکه با نگاهی دقیق‌تر می‌توان حتی کاوه را مبارزی با ساختار حکومت فریدون هم دانست؛ چرا که فریدون نیز با همان مکانیسمی (فرو ایزدی) که جمشید از طریق آن روی کار آمد، به قدرت رسید پس او نیز نیرویی کاریزماتیک محسوب می‌شود.

ز بالا چو پی بر زمین برنهاد  
بیماد فریدون بکردار باد  
بدان گرزّه گاو سر دست برد  
بزد بر سرش، ترگ بشکست خرد  
(فردوسی، ۱۳۹۴: ۴۶)

بعد از انتقال قدرت به فریدون، او دستور جمع‌آوری سلاح‌ها را داد.

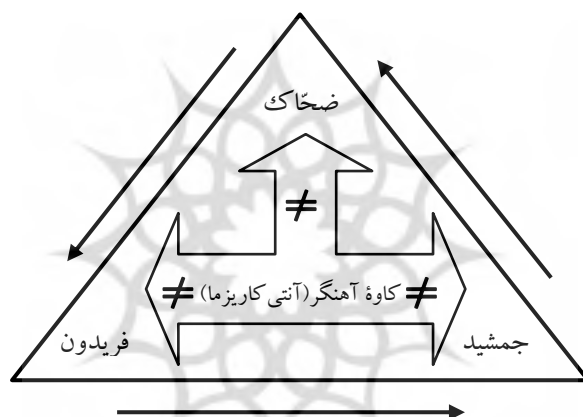
نباید که باشید با ساز جنگ!  
نه زین باره جویید کس نام و ننگ  
(همان: ۴۷)

از دیدگاه ماکس وبر دولت‌ها مدعی انحصار خشونت فیزیکی مشروع هستند و اجازه به کار بردن خشونت به هیچ گروه یا فرد دیگری را نمی‌دهد. از دیدگاه او خشونت فیزیکی وسیله‌ای مختص دولت‌ها و گروه‌های سیاسی است. او می‌گوید: «دولت هم مانند همه گروه‌های سیاسی سلف خود ترکیبی است از رابطه سلطه‌آمیز انسان بر انسان براساس "خشونت مشروع" یعنی خشونت‌تی که مشروع تلقی می‌شود» (وبر، ۱۳۶۸: ۱۰۶) از این رو دولت فقط به شرطی می‌تواند وجود

داشته باشد که انسان‌های تحت سلطه خود را تسلیم مقام مورد ادعای سلطه‌گران نمایند». علاوه بر این «هر دولتی بر اساس قدرت بنا شده است» (همان: ۱۰۵) همچنین می‌گوید: «خشونت بدون شک تنها حربه طبیعی دولت نیست ولی حربه‌ای است که مختص آن است. (همان: ۱۰۵)

آن روز ضحاک به دماوند بود و طبرستان، چون از این کار آگاه شد، بسیار لشگر فرستاد و کاوه ایشان را بشکست و شهرها همی بگرفت، و او علم چرمین را پیش داشت، چون به ری رسید مردمان را گفت: ما اکنون بنزدیک ضحاک رسیدیم اگر او ما را بشکند ملک او را باشد، و اگر ما او را بشکنیم، یکی باید که ما همه او را بپسندیم تا همان روز او را بملکی بنشانیم تا جهان بی ملک نباشد (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۴۶).

کاوه آن خلیفت ضحاک را که اندر اصفهان بود بکشت و شهر بگرفت و بامیری نشست، و خزانه و سلیح برداشت، و بمردمان بخشید، و خراج بستند، و متابعت بسیار گشت، و به اصفهان مردی خلیفت کرد، و خود [به اهواز] برفت و آن مرد که از قبل ضحاک آنجا بود بگرفت و بکشت و یکی را برجای او بنشانند، و از هر شهری بسیار خواسته بگرفت و بسیار خلق متابع او گشت (همان: ۱۴۵). چنانکه جمشید، ضحاک و فریدون سه رأس مثلثی هستند که توانستند با فره ایزدی، اهریمنی و یا کاریزما ولو با شیوه و سیستم مدیریتی متفاوت قدرت را بدست بگیرند. همچنین کاوه شخصیتی آنتی کاریزما بر علیه هرگونه قدرت کاریزماتیک بود.



### ۱- نمودار چرخش کاریزما بر محوری آنتی کاریزما

گفتن این نکته ضروری است که فریدون با رسیدن به قدرت، طبقات اجتماعی را باز می‌گرداند که دوباره به عوامل تثبیت قدرت کاریزماتیک ارجاع داده می‌شویم.

سپاهی نباید که با پیشه‌ور	به یک روی جویند هر دو هنرا!
یکی کارورز و یک گرزدار	سزاوار هر کس پدیدست کار
چُن این کار آن جوید، آن کار این	سراسر پر آشوب گردد زمین

(فردوسی، ۱۳۹۴: ۴۷)

### نتیجه‌گیری

از نکات استخراج شده از این پژوهش می‌توان به این موارد اشاره کرد:

در اندیشه ایران باستان به دلیل ضعف و ناتوانی در تفکر علی و معلولی مشروعیت و چرخش قدرت در دست شاهان را با فره ایزدی، مفهومی انتزاعی و ناظر بر پیوندهای خونی و نژادی توجیه کرده، این ویژگی را به ایزد نسبت داده و خود را از هرگونه تغییر در ساختار اجتماعی ناتوان می‌دیدند. حال آنکه طبق همین دیدگاه، پادشاهانی نیز از فره

برخوردار بودند اما بعد از مدتی به دلیل عملکردهای نادرست این ویژگی از آن‌ها گرفته می‌شد. حال آنکه وبر بر مبنای تفاسیر جامعه‌شناسانه و علمی از این نوع اقتدار، به عنوان سلطهٔ «سنتی» یا «پدرسالارانه» یاد می‌کند. همچنین شخصیت‌هایی نیز بودند که بدون برخوردار بودن از این ویژگی به پادشاهی می‌رسیدند. بر مبنای نظر وبر این پادشاهان از صورت دیگری از فره برخوردار بودند که مبتنی بر اندیشهٔ اساطیری تنها توسط ایزد اعطا نمی‌شد بلکه اهریمن نیز می‌توانست در به قدرت رسیدن یک شخصیت نقش داشته باشد که در بافت تاریخی و واقعیت خارجی از آن به عنوان کاریزما یاد می‌شود و بر مبنای مکانیسم و فرایندهای مشخصی یک فرد به عنوان قدرتی کاریزماتیک شناخته می‌شود. از جملهٔ این شخصیت‌ها ضحاک بود. بر مبنای آنچه در شاهنامه آمده است ابلیس در به قدرت رسیدن او نقش داشت اما با توجه به نظریهٔ ماکس وبر می‌توان او را شخصیتی کاریزماتیک در نظر گرفت که از دلایل کاریزماتیک بودن او پذیرفته شدن او در شرایطی وخیم و بغرنج توسط جامعه بود که گویی رسالتی را برعهده دارد که می‌بایست آن را به انجام می‌رساند تا اینکه کاوهٔ آهنگر در برابر او قیام کرد. نکتهٔ مهم این است که بین شخصیت‌های کاریزماتیک و شخصیت‌های دارای سلطه و اقتدار کاریزماتیک تمایز وجود دارد اما میان آنچه شاهنامه از آن به عنوان فره ایزدی یاد می‌کند با سنخ کاریزماتیک اقتدار وبری شباهت منطقی بسیاری وجود دارد به گونه‌ای که می‌توان فره و کاریزما را دو روی یک سکه دانست که یکی در اندیشهٔ اساطیری و دیگری در میان قراردادهای اجتماعی دنیای واقعی وجود دارد. در نتیجه مبتنی بر اندیشهٔ وبری کاوهٔ آهنگر شاید شخصیتی کاریزماتیک بود اما فردی دارای اقتدار کاریزماتیک نبود بلکه کارکردها و عملکردهای او در داستان مبارزهٔ او با ضحاک در جهت فروپاشی هرگونه کاریزما بود. کاوهٔ آهنگر تنها مبارزی با ساختار حکومت ضحاک نبود بلکه اگر شرایط اجتماعی و تاریخی اقتضا می‌کرد می‌توانست فردی در مقابل جمشید و فریدون نیز باشد چرا که هدف کاوه از قیام نه تنها کین‌کشی از ضحاک بلکه دست‌یابی و برپایی داد بود. در نتیجه کاوه شخصیتی آنتی کاریزما بر علیه هرگونه قدرت کاریزماتیک بود.

## منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۷۴). *تاریخ اساطیری ایران*، تهران: سمت.
- اتونی، بهزاد و اتونی، بهروز (۱۴۰۰). «پژوهشی پیرامون چهرهٔ اولیاءاللهی و عرفانی کاوهٔ آهنگر در روایات عامیانه و نقلی شاهنامه»، *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی*، ۱۷ (۶۵)، ۱۳-۳۸.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۷). *میرآةالبلدان*، تصحیح و حواشی عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم (۱۳۵۴). *فردوسی‌نامه*، مردم و قهرمانان شاهنامه، تهران: انتشارات علمی.
- بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد (۱۳۵۳). *تاریخ بلعمی*؛ تکلمه و ترجمهٔ تاریخ طبری، تصحیح محمدتقی بهار، تهران: کتابفروشی زوار.
- ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل (۱۳۶۸). *تاریخ ثعالبی مشهور به غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، ترجمهٔ محمد فضائی، تهران: نشر نقره.
- جلائی‌پور، حمیدرضا (۱۳۸۸). «جامعه و دولت معاصر ایران تمهیدی نظری برای ارزیابی تکوین ملت-دولت»، *جامعه‌شناسی ایران*، دورهٔ دهم، تابستان ۱۳۸۸، شماره ۲، صص ۳۲-۵۴.
- حسینی قزوینی، شرف‌الدین فضل‌الله (۱۳۸۳). *المعجم فی آثار ملوک العجم*، به کوشش احمد فتوحی نسب، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۴). *شاهنامه فردوسی*، تهران: سخن (ارجاع باید به فردوسی باشد نه مصحح شاهنامه. همچنین در متن چند بار به خالقی مطلق ارجاع داده شده که روشن نیست منظور شاهنامه است یا اثر دیگری از خالقی مطلق).
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین حسینی (۱۳۷۲). *مآثرالملوک به ضمیمه خاتمه خلاصه الاخبار و قانون همایونی*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا.

- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین حسینی (۱۳۸۰). *حبیب‌السیر*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: انتشارات خیتام (در متن نیست).
- دورانت، ویل (۱۳۷۸). *تاریخ تمدن*، تهران: علمی و فرهنگی.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۶۹). *تراژدی قدرت در شاهنامه*، تهران: نیلوفر.
- زاهدانی، زاهد و بذرافکن، سعید (۱۳۹۴). «جنبش‌های اجتماعی در تاریخ اساطیر ایرانی مورد مطالعه: جنبش ایرانی کاوه در شاهنامه فردوسی». *جامعه‌شناسی تاریخی*، ۷ (۳): ۲۴-۱ (دوره و شماره مشخص شود: مثلاً دوره ۴؟، شماره ۴؟).
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۱). *نامور نامه: درباره فردوسی و شاهنامه*، تهران: سخن.
- صفاء، ذبیح‌الله (۱۳۳۳). *حماسه سرایی در ایران*، تهران: پیروز.
- فروند، ژولین (۱۳۸۳). *جامعه‌شناسی ماکس وبر*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: توتیا.
- فولادیان، مجید (۱۳۹۸). «صورت‌بندی جامعه‌شناختی تئوری کاربزمای وبر»، *جامعه‌شناسی ایران*، دوره ۲۰، شماره ۳، صص ۵۹-۸۷.
- قاسمی، علیرضا؛ نیکویی، علیرضا و چراغی، رضا (۱۳۹۶). «تحلیل گفتمانی طبقه‌بندی اجتماعی در شاهنامه فردوسی»، *فصلنامه مطالعات توسعه اجتماعی- فرهنگی*، دوره پنجم، شماره ۴، بهار ۹۶، صص ۱۸۵-۱۵۵.
- کریستین‌سن، آرتور (۱۳۵۵). *کیانیان*، ترجمه ذبیح‌الله صفاء، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کورس، سارا (۱۳۸۳). «ادبیات و جامعه». *پیک نور- علوم انسانی*، ۲(۲)، صص ۱۳-۲۵.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن الضحاک ابن محمود (۱۳۶۳). *تاریخ گردیزی*، تهران: چاپخانه ارمغان.
- محمدپور، محمدمامین و حسن‌زاده میرعلی، عبدالله (۱۳۹۳). «افسانه کاوه، نماد قیامی پیروز در تاریخ ملی ایران»، *جامعه‌شناسی تاریخی*، ۶ (۱)، صص ۷۳-۹۲.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (بی‌تا). *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- مسکویه‌الرازی، ابوعلی (۱۳۶۹). *تجارب‌الأمم*، تهران: سروش.
- موسوی، سیدکاظم و خسروی، اشرف (۱۳۸۸). «کاوه، آهنگری فرودست یا خدایی فرود آمده»، *شعر پژوهی*، ۱ (۱) (پیاپی ۱-۵۵)، صص ۱۶۰-۱۴۷.
- مهاجرانی، عطاء‌اله (۱۳۶۹). *گزند باد*، تهران: اطلاعات.
- وبر، ماکس (۱۳۶۸). *دانشمند و سیاستمدار*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- وبر، ماکس (۱۳۸۲). *دین، قدرت، جامعه*، مترجم: احمد تدین، تهران: هرمس.
- وبر، ماکس (۱۹۴۶). *سیاست به مثابه حرفه*، ترجمه و ویرایش هانس گرت و سی. رایت میلز، نیویورک: مطبوعات آزاد.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۶). *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر.
- Weber, Max (1976). *Wirtschaft und Gesellschaft*, 5th edn, ed. Johannes Winckelmann. Tübingen: J.C.B. Mohr (Paul Siebeck).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی